

۱۳۹۸

اصفہا فلسفے مکتبہ

نخستین ہمایش بین المللی

مجموعہ مقالات برگزیدہ

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتب فلسفی اصفهان اصطلاحی مستحدث نزد پژوهشگران عرصه‌ی مطالعات سنت حکمی و عرفانی عالم اسلام است. حکیمان حوزه‌ی اصفهان به خوبی نشان دادند که استمرار واقعی این سنت و انتقال روح آن از عصر فارابی و ابن سینا به بعد، نه از مجرای چهره‌هایی مانند ابن‌رشد اندلسی، که از طریق حکمایی مانند میرداماد، مؤسس مکتب اصفهان میسور است؛ و این طریقی بود که پیشتر به همت حکیمان و عارفانی مانند شیخ اشراق، ابن عربی، خواجه طوسی، ابن‌ترکه اصفهانی، سید حیدر آملی، ابن‌ابی‌جمهور احسایی و اعظم حوزه‌ی شیراز هموار شده بود.

نشاط فکری، رونق حوزه‌های درسی، جامعیت، تلفیق مشارب گوناگون فکری در عین خلاقیت و نوآوری، جمع میان عقلانیت و معنویت، پاسخ‌گویی به پرسش‌های روز و مهم‌تر از همه عرضه‌ی آموزه‌هایی برآمده از روح و باور شیعی، رویداد بزرگی بود که حاصل آن به تعبیر برخی از محققان معاصر **حکمت معنوی تشیع** است. این شیوه‌ی نوین فکری، توجهی ویژه به متن قرآن کریم و روایات و ادعیه‌ی مأثوره از پیشوایان دین داشت که با بهره‌گیری از تأویل توانست خلاء موجود در حکمت اسلامی دوران پیش از خود را به خوبی جبران کند.

حوزه‌ی فلسفی اصفهان، سایر مشارب فلسفی قدما را نیز در بطن خود حفظ و بازسازی کرد و حتی با توانی بیش از قبل، ضامن تداوم آن‌ها شد. از باب نمونه، بیشترین حواشی و تعلیقات بر شفا‌ی شیخ‌الرئیس در همین دوران نگاشته شد؛ متون حکمت اشراق به نحو گسترده شرح و تدریس می‌شد، و عرفان ابن‌عربی نیز همچنان رواج و تداوم داشت. افزون بر این، حکیمان متأله این حوزه، این توفیق را نیز داشتند که مکتب اخلاقی-عرفانی تشیع را قوام بخشیده و به تربیت نفوس و ارتقای معنوی اهل سلوک همت گمارند.

گفتنی است اصطلاح **مکتب فلسفی اصفهان** به جریان خاصی از حکمای اصفهان اطلاق نمی‌شود. در درون این مکتب، افزون بر حوزه‌ی میرداماد و شاگردانش که به **حکمت یمانی** نیز شهرت یافت، **حکمت ایمانی** یعنی طریق خاص فکری و عملی شیخ بهایی، **حکمت تطبیقی** که بر مدار آرای حکمی میرفندرسکی استوار شد، **حکمت متعالیه** صدرایی و بالاخره **حکمت تنزیهی** مالرجبعلی تبریزی نیز جای می‌گیرند.

آنچه از مآثر حکیمان متأله آن عصر طلایی در دوران صفویه از سده یازدهم هجری به بعد بر جای مانده است، مجموعه‌ای گرانسنگ از معارف حکمی به شمار می‌رود که از حیث کمی و کیفی با هیچ دوره‌ای از ادوار و حوزه‌های از حوزه‌های فرهنگ کهن اسلامی ایران، پیش و پس از آن، قابل مقایسه نیست.

بر بخش بزرگی از این میراث عظیم فکری و معنوی، با گذشت سه- چهار سده، همچنان گرد غربت در کتابخانه‌های شخصی و عمومی نشسته است. آیا جای این پرسش نیست که حتی فهم صحیح حکمت صدرایی - که مشهورتر از سایر مشارب حکمی حوزه اصفهان است- جز با آگاهی بر فعالیت‌های فلسفی زمانه‌ی او و چالش‌های میان او با سایر مکاتب و جریان‌ها چگونه ممکن است؟ نیز چگونه می‌توان به طرح حکمت و فلسفه‌ای زنده، مؤثر و تحرک‌زا در ایران برای مواجهه با مقتضیات عالم معاصر، جز با اِشراف بر آثار و مآثر فلسفی آن عهد باشکوه، توفیق یافت؟

در چند دهه‌ی گذشته استادان و محققانی از جمله شادروان استاد سید جلال‌الدین آشتیانی به پیشنهاد اسلام‌شناس فقید فرانسوی هانری کرین در جهت معرفی آثار حکمای شیعی عصر صفوی به چاپ و انتشار نمونه‌هایی از متون حکمی و عرفانی حکمای اصفهان از میرداماد و میرفندرسکی تا بیدآبادی و نراقی در چهار مجلد مبادرت نمودند. چند سال پیش نیز در همایش بین‌المللی «از اصفهان تا قرطبه» پاره‌ای از متون حکمای اصفهان چاپ و منتشر شد. با وجود این، ثلث آثار حکمی به جای مانده از حکیمان اصفهان نیز هنوز چاپ نشده است؛ از این‌رو به نظر می‌رسید که بهانه‌ی گردهمایی بین‌المللی، می‌تواند زمینه‌ی مناسبی را برای اِیحای آثار این بزرگان فراهم آورد و برای نخستین‌بار به گونه‌ای مستقیم و با محوریت کتب و آثار حکیمان اصفهان عصر صفوی به نشر آن‌ها مبادرت نمود.

پس از اعلام فراخوان **همایش بین‌المللی مکتب فلسفی اصفهان** و آغاز به کار دبیرخانه و کمیته-ی علمی همایش، نخست دست به کاربرسی مقالات رسیده شدیم. این مقالات در سه سطح استادان، دانشجویان و همکاری استاد و دانشجو ارائه گردید که تمامی آن‌ها توسط داوران محترم ارزیابی و پس از تایید نهایی جهت چاپ و انتشار در مجموعه مقالات همایش آماده شد. فهرست مجموعه مقالات همایش بر اساس حروف الفبای نام خانوادگی نویسندگان تنظیم شد و نمایه‌ای نیز بر پایه‌ی حروف الفبای موضوعات مقالات در آخر مجموعه افزوده شد. از آن‌جا که حجم مقالات رسیده گنجایش بیش از یک مجله را داشت و از سوی دیگر در سه سطح مذکور ارائه شده بود، تصمیم گرفته شد که مقالات در سه مجلد چاپ و منتشر گردد. گفتنی است که چون شماری از مقالات دریافت شده از نظر داوران محترم دارای درجه‌ی علمی-پژوهشی بود، مقرر گردید که مقالات مذکور در مجله‌ی علمی پژوهشی تایخ فلسفه وابسته به بنیاد اسلامی حکمت صدرا نیز جداگانه چاپ شود که بدین‌وسیله از مسئولان آن مجله‌ی وزین به ویژه سردبیر محترم آن تشکر و قدردانی می‌شود. افزون بر کار بررسی مقالات رسیده، تصحیح و تحقیق آثاری از حکیمان این حوزه و نیز نگارش کتاب‌های جداگانه درباره‌ی فعالیت‌های فلسفی این دوره و معرفی حکمای اصفهان، در دستور کار دبیرخانه‌ی همایش قرار گرفت.

آن دسته از آثاری که امیدواریم برای این همایش انتشار یابند، از این قرارند:

شرح التائیه الکبریٰ صائن الدین علی ابن التکره اصفهانی، الشوارق ابوالحسن قاتنی کاشانی، الافق المبین میرداماد، رساله الايقاظات فی خلق الاعمال میرداماد، خطفات القدس میر سید احمد علوی، الکلمة الطیبة فیاض لاهیجی، شرح فارسی تهذیب المنطق فیاض لاهیجی، بیان الاسرار (در شرح مصباح الشریعه) شیخ حسین زاهدی، مجموعه رسائل فارسی ملا اسماعیل خاتون آبادی، شرح العرشیه ملا اسماعیل واحد العین، ساقی نامه‌ی ابوطالب فندرسکی، سیر تحول حوزه فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا، مکتب فلسفی شیراز، مکتب فلسفی اصفهان، فرهنگ اصطلاحات کلامی فیاض لاهیجی، جریان های فکری حوزه علمیه اصفهان، دیدار با فیلسوفان سپاهان، مکتب فلسفی اصفهان از دیدگاه دانش پژوهان.

البته این گامی است نخست در معرفی میراث حکمی و معنوی تشیع؛ و از آن جا که انتشار این حجم از آثار به جای مانده، کار و برنامه‌ی موسعی را می‌طلبد، تصمیم بر این شد تا قلمرو منشورات نخستین همایش مکتب فلسفی اصفهان، به آثار حکمای عصر صفوی از میرداماد تا حکیم خواجه‌ی اختصاص یابد. این مجال که به لطف و عنایت حق و حسن توجه تنی چند از محققان و فضلالی گرانقدر و شماری از نهادها و مراکز و مؤسسات دینی و پژوهشی فراهم شد، به مثابه‌ی آغاز راه و طلیعه‌ی عرصه‌ای است سرشار از ذخائر علمی و معنوی.

امید آن که بتوانیم با استعانت از توفیقات پروردگار حکیم و مساعدت‌های مسئولان فرهنگی کشور و کلیه‌ی علاقمندان به احیای حکمت اصیل شیعی، گام‌های بعدی و مؤثرتری را در خصوص احیای آثار سایر حکمای اصفهان برداریم.

گروه فلسفه‌ی دانشگاه اصفهان به عنوان برگزارکننده‌ی این همایش، با سپاس از الطاف ایزد بی‌همتا، از کلیه‌ی شخصیت‌های حقیقی و حقوقی، مسئولان اجرایی، اساتید و دانشجویانی که ما را در هر چه بهتر برگزار شدن همایش، امور اجرایی آن، چاپ و نشر آثار و سایر موارد یاری نمودند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نماید.

۱- اعضای شورای سیاست‌گذاری:

آقایان آیت الله حاج سید محمد خامنه‌ای، حجه الاسلام و المسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه، حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسن مظاهری، دکتر محمد حسین رامشت، دکتر محمد بیدهندی،

دکتر حسین کلباسی، دکتر سید مرتضی سقائیان نژاد، دکتر مهدی جمالی نژاد، دکتر احمد علی فروغی، دکتر محمد فضیلتی، مهندس مصطفی بهبهانی، سردار کریم نصر اصفهانی، مهندس علی کلباسی.

۲- اعضای کمیته‌ی علمی (به ترتیب الفبا):

آقایان دکتر محمدعلی اژه‌ای، دکتر مهدی امامی جمعه، دکتر مرتضی حاج حسینی، دکتر مهدی دهباشی، دکتر علی ربانی، دکتر جعفر شانظری، دکتر مجید صادقی، دکتر محسن محمدی فشارکی، دکتر محمد مشکات، دکتر اصغر منتظر القائم، دکتر سید علی اصغر میرباقری‌فرد، دکتر حامد ناجی اصفهانی، حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ مجید هادی زاده.

۳- ریاست محترم مرکز مطالعات و پژوهش‌های شورای اسلامی شهر اصفهان جناب آقای مهندس بهبهانی که از حامیان اصلی برگزاری همایش بوده و چاپ سه جلد مجموعه مقالات همایش را نیز بر عهده گرفتند، صمیمانه تشکر می‌نمایم.

۴- دانشگاه‌هایی که در شهر اصفهان حق‌التحقیق صاحبان آثار و منشوراتی که به چاپ خواهد رسید را به عهده گرفته‌اند:

الف) دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان ب) دانشگاه پیام نور استان اصفهان. بدین‌وسیله از رؤسای محترم، معاونین پژوهشی و سایر مسئولان این دو دانشگاه قدردانی و تشکر می‌نمایم.

۵- جناب آقای سعید محمدی دبیر کمیته‌ی اجرایی و نیز دبیر مرکز مطالعات و پژوهش‌های شورای اسلامی شهر اصفهان.

۶- سرکار خانم فریده کوه‌رنگ بهشتی مسئول دبیرخانه‌ی همایش و نیز سایر دانشجویان گروه‌های فلسفه و الهیات (فلسفه و کلام اسلامی).

علی کرباسی زاده اصفهانی
دبیر علمی نخستین همایش
بین‌المللی مکتب فلسفی اصفهان

فهرست

- دکتر علی ارشد ریاحی / مهدی گنجور**
دستاوردها و برکات کلامی-دین‌شناختی نظریه "حرکت جوهری" در حکمت متعالیه ۱۱
- دکتر علی ارشد ریاحی / افسانه لاجینانی**
نقش عرفان و برهان در حکمت متعالیه ۳۳
- دکتر رضا افهمی / دکتر لطف‌الله نبوی / فرزانه فرشیدنیک**
تأکید بر نقش مخاطب به عنوان فاعل شناسا در معماری و شهرسازی مکتب اصفهان (مطالعه موردی: معماری اصفهان عصر صفوی) ۴۹
- دکتر حمید برقی / دکتر یوسف قنبری / مراد کیانی پور**
بررسی نقش مکتب فلسفی اصفهان در شکوفایی فرهنگ و هنر عصر صفویه ۷۱
- دکتر موسی پرنیان / شهرزاد بهمنی**
تعامل ادبیات و فلسفه در مکتب اصفهان عصر صفوی ۷۹
- دکتر مهدی دهباشی / اصغر فتحی عمادآبادی / محدثه آهی**
بررسی تطبیقی وحدت ذهن و عین در مساله ی شناخت نزد صدرا و هگل ۱۰۱
- دکتر علی ربانی / دکتر ثریا معمار / علی اکبر جعفری / معصومه حیدری**
بررسی جامعه‌شناختی سازماندهی علم در اصفهان دوره صفویه و نقش آن در توسعه تشیع ۱۲۳
- دکتر فروغ السادات رحیم‌پور / فرزانه شهبازی**
بررسی و تطبیق آراء صدوق، مفید و مجلسی در مسئله «سهوالنبی» ۱۴۷
- دکتر محمد تقی سبحانی / محمد جعفر رضایی**
مدرسه کلامی اصفهان ۱۶۷
- دکتر جعفر شانظری / مجید یاریان**
واکاوی دیدگاه‌های کلامی جدید در باب سرشت وحی نبوی، با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه ۱۹۵
- دکتر مجید صادقی حسن آبادی / حمیدرضا عبدلی مهرجردی / مجید یاریان کوپائی**
در آمدی بر رویکرد فلسفی ملاصدرا به تفسیر قرآن ۲۲۳
- دکتر جهانگیر صفری / نگین محمدی نافچی**
نگاهی به جایگاه فیاض لاهیجی در شعر مکتب اصفهان ۲۴۵
- دکتر علی کرباسی‌زاده اصفهانی / فریده کوهرنگ بهشتی / سنا جوانمردی**
ملازجبعلی در مقابل ملاصدرا در بحث وجود ذهنی ۲۶۵
- دکتر محسن محمدی فشارکی / طاهره صالحیان**
محقق سبزواری و جایگاه حاکم در اخلاق سیاسی ۲۹۱

مجموعه مقالات برگزیده نخستین همایش بین‌المللی مکتب فلسفی اصفهان ۱۰

دکتر محسن محمدی فشارکی / فاطمه قیومیان محمدی

نگاهی دوباره به گریه و موش شیخ بهایی ۳۱۱

دکتر بهار مختاریان / کیوان حق نظری

آیکونوگرافی جلودار در نگاره ای از چهلستون ۳۳۱

دکتر محمد مشکات / مجید یاریان

جستجوی مبانی نظری «امکان فقری» ملاصدرا در اندیشه‌ی محقق دوانی ۳۵۱

دکتر محمد مهدی مشکاتی / مهدی منصوری

واکاوی و نقد مبانی الهیات سلبی با تأکید بر آراء ملاصدرا ۳۷۵

دکتر سید محسن میرباقری / سمیرا گلی

رابطه عقل و دین از دیدگاه ملاصدرا ۴۱۳

دکتر محمد رضا یوسفی / لیلا امیری

بینامتنیت در غزلیات حاج ملاهادی سبزواری و حافظ ۴۳۳

نمایه عنوان مقالات ۴۵۲

تعامل ادبیات و فلسفه در مکتب اصفهان عصر صفوی

موسی پرنیان^۱/شهرزاد بهمنی^۲

چکیده

میان فلسفه و ادبیات روابط متقابل از نوع مکمل و سازنده است. از یک سو، نگرش فلسفی پشتوانه ادبیات و هنر است و ادبیات بدون پشتوانه‌ی فلسفی نمی‌تواند معنا داشته باشد؛ از سوی دیگر، سبک و قالب ادبی در محتوای فلسفی تأثیرگذار است و ادبیات برای فلسفه مفهومی انتقال دهنده دارد. از این لحاظ، فلسفه نمی‌تواند جدا از ادبیات باشد. شماری از مستشرقان و بیگانگان بر این باورند که عصر صفوی به خاطر قدرت یافتن فیلسوفان و حکمای دینی، عصر رکود و افول ادبیات فارسی بوده است، اما نادرستی و واهی بودن این سخن از دو جهت نمایان می‌شود، نخست آن که، شیوه‌ی شکل گرفتن فلسفه در یک اثر فلسفی، مختص ادبیات است. دوم آن که، مطالعه پاره‌ای از متون فارسی آن دوره حکایت از جایگاه و اهمیت زبان فارسی در عصر صفویه دارد. بسیاری از علما و فیلسوفان بزرگ عصر صفویه در ادبیات منظوم و منثور صاحب سبک بوده‌اند. شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی و ملاصدرا، از جمله‌ی اندیشمندان بزرگ و بنیانگذاران مکتب فلسفی اصفهان هستند که قریحه شعر و شاعری داشته‌اند و اشعار زیبایی را با مضامین حکمی و فلسفی در قالب قصیده، مثنوی، غزل، رباعی، مسمط... سروده اند و فلسفه و ادبیات را در آثارشان پیوند داده‌اند، همچنین ملاحسین واعظ کاشفی، ابن طیفور بسطامی، آقا حسین خوانساری و جمال الدین خوانساری، از جمله ادیبان به نام ادب فارسیان دروه‌اند که با نگارش هایمثنور استوار و فخیم خود، در ترویج زبان فارسی خدمت شایانی کرده‌اند. این مقاله سعی بر آن دارد به تعامل ادبیات و فلسفه مکتب اصفهان عصر صفوی بپردازد تا ضمن بازخوانی فقراتی از اشعار فیلسوفان آن عصر، تلفیق و پیوند ادبیات و فلسفه و وجوهی از ذائقه حکمی چهره‌های بزرگ عرصه‌ی فلسفه و حکمت اسلامی را ملاحظه کرد.

واژگان کلیدی: مکتب اصفهان، ادبیات، فلسفه، فیلسوفان، حکما، ادیبان، شعر.

۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه

۲ - دانشجوی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

مقدمه

با آغاز پادشاهی شاه عباس اول، اصفهان به «ام القری هنرها و علوم اسلامی و کانون فرهنگ معنوی در ایران تبدیل شد» (کربن، ۱۳۷۳: ۴۷۶). در همین دوره است که «مکتب کلامی - فلسفی اصفهان به منصفی ظهور و بروز می‌رسد و بسیاری از علماء و اندیشمندان چه در حوزه معقول و چه در حوزه منقول، به نشر آثار خود می‌پردازند. حوزه فلسفی اصفهان، در عصر صفوی، بسیاری از اندیشمندان را دردامن خود پرورش داد که اغلب آنان جامعیت داشته و در علوم و فنون مختلف تبحر داشتند. این حوزه از جهت عده و کثرت اندیشمندانی که در آن پرورش یافتند، بر سایر حوزه‌ها برتری دارد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹: ۳۲۵). مکتب فلسفی اصفهان، از میرداماد، ملاصدرا، شیخ بهایی و میرفندرسکی آغاز شد و با دیگرانی نظیر آقا حسین خوانساری، ملاحسین واعظ کاشفی، ابن طیفور بسطامی، جمال الدین خوانساری و دیگران، در مدت نزدیک به یک قرن و نیم؛ یعنی تا پایان دوره صفوی (۱۱۳۵ هـ) ادامه یافت. این حوزه بستر و محیطی سازگار و در خور برای رشد و بالندگی دانشهای اسلامی به دست علمای شیعه پدید آورد. از این جهت بیشتر اهل قلم و فارسی نگاران عصر صفوی، اندیشمندان مذهبی بودند و هر دانشوری به فراخور استعداد و توان علمی، با نگارش اثری، برای ترویج دین و خدمت به فرهنگ تشیع وارد میدان نگارش می‌شد. بر صدر نشستن فیلسوفان و شکوه و بزرگی این نهضت علمی و فکری شیعه در میان گروههای مختلف مردم و آکنده بودن زبان از آموزه‌های دینی و فلسفیدر عصر صفوی، شماری از کینه توزان و ناآگاهان را بر آن داشت که نه از روی ادب دوستی و علاقه به فرهنگ ایرانی که به منظور کاهش عظمت این نهضت بزرگ شیعی، بگویند «ادبیات در عصر صفوی، به استثنای ادبیات مذهبی، رو به انحطاط نهاد؛ زیرا که شاهان صفوی به امور دیگری، مانند کشورگشایی مشغول بودند و به ادبیات و تشویق نویسندگان و شعرا کم‌تر اهمیت می‌دادند. توجه آنان بیش‌تر متوجه تبلیغ و تحکیم سیاسی بود» (میر احمدی، ۱۳۷۶: ۷۳). برخی از مستشرقان و بیگانگان نیز به تبع از معاصران همین ادعا را تکرار کرده و گفته‌اند که «در دوران صفویه، به جای شاعران بزرگ، فقهایی بزرگ، ولی خشک متعصب و متکلف چون: مجلسی، محقق ثانی، شیخ حر عاملی، شیخ بهائی و دیگران ظهور کردند» (براون، ۱۳۸۴: ۴۱-۴۲). در پاسخ باید گفت: این ادعا‌ها که بیش‌تر از سر غرض ورزی تکرار می‌شود، از چند جهت پذیرفته نیست، نخست آن که بسیاری از ادبا و زبان‌شناسان برآنند که در دوره صفویان، نه تنها نثر و شعر فارسی افول نکرد؛ بلکه بیشترین تکاپوها و تلاش در راه همگانی کردن زبان نوشتاری در

این روزگار انجام گرفته است. هرچند شاهد ظهور شاعران ابداع‌گر و نوآور مانند ادوار گذشته نیستیم اما نهضت ترجمه بالاترین خدمت را به زبان فارسی کرد؛ همچنین شعر و ادب فارسی بیش‌ترین فرصت رشد و بالندگی را پیدا کرد و بیش‌ترین حمایت از سوی شاهان صفوی از آن به عمل آمده است: «از مجموع این اوضاع و احوال بر می‌آید سلاطین صفوی، در واقع باب تملق و مدیحه‌سرایی را در شعر مسدود کرده و با تشویق و اکرام شعرا و احترام خاصی که در حق آنان مرعی می‌داشتند، شعر را به شاهراه مناعت و عزت هدایت کردند. اینان نه تنها آنچه که مدعیان می‌گویند، ضربتی بر پیکر شعر و ادب وارد نساختند، بلکه جمال حقیقی آن را آشکار و نمودار کردند» (فیروزکوهی، ۱۳۷۸: ۱۰). اما افزون بر نظر ادبا و تاریخ‌نویسان که معتقدند ادبیات در دوره‌ی صفویان به طور مستقل مراحل رشد و تکامل را پیموده است، آثار معتنابه و فراوان اندیشمندان و فیلسوفان مکتب اصفهان نیز گویای این واقعیت است که ادبیات در تعامل و تلفیق با فلسفه پیوندی تنگاتنگ و عمیق یافته است. در واقع این حکیمان و فیلسوفان بانساندن فلسفه زیر سایه ادبیات و هماهنگ و تلفیق کردن آن دو، به نوبه خود نقش بزرگ و به سزایی در حفظ و گسترش ادبیات ایفا کرده‌اند، بدین لحاظ در مکتب فلسفی عصر اصفهان، شاهد ظهور حکیمان و فیلسوفان شاعر و ادیبان صاحب سبک هستیم که اندیشه‌های فلسفی آنها در کنه و باطن خود گرم و تپنده هستند. از این حیث این مقاله بر آن است که در ادامه و تکمیل نظر ادبا و زبان‌شناسان، از دو دیدگاه دیگر به نادرستی و واهی بودن ادعاهای مذکور، بپردازد:

الف) از نگاه تعامل و شبکه ارتباطی دو سویه میان ادبیات و فلسفه.

ب) گذاری سریع و بس‌کوتاهه فیلسوفان و اندیشمندان که دارای ذوق و قریحه شاعری و نویسندگی بوده و در آفرینش آثار ادبی، دستی توانا داشته‌اند.

ادبیات و فلسفه

مناسبت و تعامل میان ادبیات و فلسفه یا به تعبیری زبان و تفکر، نسبتی دو سویه و ذو مراتب است. به گونه‌ای که گفته شده: «فیلسوفان و شاعران برادران توأمانند» (اونامو، ۱۳۸۵: ۴۸). بسته به این که نویسنده‌ی متن فیلسوف است یا ادیب این نسبت تبیین می‌شود؛ یعنی آیا نویسنده، فیلسوف است و ادبیات را برای بیان مفاهیم و مسائل فلسفی‌اش انتخاب می‌کند و یا ادیب است و افکار فلسفی را در خلال متن ادبی‌اش می‌گنجاند. پس می‌توان گفت در اینجا دو گرایش به وجود می‌آید و ما حال این دو گرایش را در دو گزاره مجزا تبیین می‌کنیم:

الف) پیوند فلسفه با ادبیات

فلسفه تفکر است. انسان در هر پایه و مایه از دانش که باشد، فکر می‌کند و می‌اندیشد و به هر حال یک فیلسوف است، فلسفه‌ای خودجوش و خودرو، چنین است که فلسفه امری ضروری و ذاتی می‌نماید. امری که از تمام شئون زندگی انسان جدایی نمی‌پذیرد و حضور آن در تمام حوزه‌ها اعم از دانش و هنر ضروری است. بر این بنیاد است که فلسفه به عنوان پایه همه دانش‌ها، با شاخه‌های گوناگون علوم ارتباط و پیوستگی دارد و گفته شده که نگرش فلسفی، پشتوانه همه دانش‌ها و هنرهاست و دانش و هنر بدون پشتوانه فلسفی معنا نمی‌تواند داشت. از این میان، ادبیات نیز به عنوان یکی از این دانش‌ها، متأثر و مؤید به جهان‌بینی و اندیشه‌های فلسفی است. فلسفه و خرد از آن رو که از زندگی انسان جدایی ناپذیر است، از زندگی شاعر و شعر او نیز جدا نمی‌گردد و زمینه ساز شاعری و شعر آفرینی است. فلسفه شاعر از یک سو به ذهن شاعر در سرودن شعر، جهت و نظام می‌بخشد و از سوی دیگر، در شعر شاعر متجلی می‌شود. به این ترتیب، هر چه شاعر ژرف‌نگر و متأمل‌تر باشد، عاطفه و ذوق او پرورده‌تر و سنجیده‌تر مجال بروز و ظهور می‌یابد و در خلق شاهکارهایی توفیق پیدا می‌کند. در حقیقت برتری یک شاعر بر شاعر دیگر، معلول اندیشه بلند و سنجیدگی و ژرفایی فلسفه اوست. شاعران عادی و عامی فلسفه‌ای ساده و بسیط دارند، در مقابل شاعران فرهیخته و بزرگ فلسفه‌ای نظام یافته و ژرف و سنجیده دارند. تأمل در زندگی و آثار شاعران بزرگ این حقیقت را مسلم می‌سازد که کمال اندیشه در ظهور کمال هنر نقشی بنیادی دارد. به عنوان مثال می‌توان گفت، مولانا آن بزرگ مرد اندیشه و هنر، شعر وی آن سان که بیانگر کمال هنر است حکایتگر کمال اندیشه؛ یعنی کمال فلسفه او نیز هست. سعدی مرد بی‌بدیل شعر و نثر فارسی اندیشمندی است، سخت متأمل که بوستان و گلستان‌اش و حتی غزل‌های بی‌مانند عاشقانه‌اش، از نظام فلسفی، نظامی سنجیده و دقیق و از ژرف‌نگری صاحب آن حکایت می‌کند. در نتیجه می‌توان گفت، اساس شعر درخاک حکمت و فلسفه ریشه دارد و بر خلاف آنچه به نظر می‌آید، شعر و شاعری حاصل تفنن و اظهار فضل نیست؛ که اصالتاً از نوعی درک و دریافت حاصل می‌آید. شاعر هر آنچه را که در می‌یابد به زبان یا قلم می‌آورد و نظم جاری در شعر او از سر تکلف و تصنع نیست؛ بلکه جلوه وضع وجودی اوست.

لفظ را مانده این جسم دان معنیش در اندرون مانند جان
پس ز نقش لفظ‌های مثنوی صورتش ضالست و هادی معنوی

(مولوی، ۱۳۸۲: ۹۴۲)

ب) پیوند ادبیات با فلسفه

از منظر دیگر می‌توان به کاربرد ادبیات در فلسفه نگریست، ادبیات شاخه‌ای از هنر است که در آن از الفاظ استفاده می‌شود. ما چون از لفظ استفاده می‌کنیم، هستی ما در یک جو ادبی می‌گذرد. با ادبیات زندگی می‌کنیم. آنچه مسلم است هر ملتی زبانی دارد و ادبیات؛ یعنی آنچه خواسته‌ها و اندیشه‌های وی را بیان می‌کند و احساسات او را بازتاب می‌دهد و بدیهی است که این امر در مرحله بعد از زبان معمولی است که از لوازم ضروری و اولیه انسانهاست و بدون آن انسان‌ها را توانایی زندگی ولو، در سطح حیوانی نیست و باز آنچه مسلم است، این زبان معمولی که بیان نیازمندی‌های روزمره انسان‌ها را می‌کند کافی نیست؛ بلکه در سطح بالاتر آدمی را زبان دیگری لازم است که رشد دهنده‌ی روح و روان است، روح آدمی را صیقل می‌دهد و احساسات و عواطف را بر می‌انگیزد، آن زبان، زبان ادبیات است. در نگاه سقراط «الفاظ علاماتی برای راهبری به حقیقت اند و دانایان به مدد همین الفاظ و نشانه‌ها به مطلوب خود راه می‌جویند. او بر این اعتقاد است که هنرمندان و شاعران شایسته‌ترین افراد برای جعل و وضع واژگان و درک مناسبت میان ماهیت اشیاء و الفاظ متعلق بدانها می‌باشند» (افلاطون، ۱۳۶۷: ۷۸۵). به عبارت دیگر، اگر شاعری با معنا و حقیقت نسبتی پیدا کند، لاجرم برای عرضه و آشکار شدن آن در زبان به گفتاری غیر از سنخ گفتار روزمره و عادی نیازمند است و از طرفی «برای اینکه بتوان فیلسوفی شناخته شده گردید، فیلسوفی که افکارش تحریف نمی‌شود، باید همچون یک شاعر یا نویسنده‌ی چیره دست، بر زبان تسلط داشت و توانست از تمامی ظرفیت‌های زبان استفاده کرد تا معانی اندیشیده شده را به خوبی به مخاطب رساند» (کوفمان، ۱۳۵۸: ۴۴). در میان متفکران و فیلسوفان معاصر نیز کسانی چون وینگناشتین، نیچه و هایدگر به ساحت زبان و الفاظ، التفات خاص داشته‌اند و در پی یافتن مناسبت میان زبان و وجود برآمده‌اند.

بنابراین می‌توان گفت نمود تفکر در زبان است یادر آمدن اندیشه به زبان دخیل استو از این لحاظ است که فلسفه با ادبیات پیوند می‌یابد و ادبیات ابزار و تمهیدی می‌شود برای فیلسوف تا مفاهیمش را به خواننده منتقل کند. مثلاً «نیچه» در «چنین گفت زرتشت» کاملاً زبان ادبی دارد و یا «هایدگر» علاوه بر زبان خشک و قلم دشوارش، شعر می‌سراید. البته ادبیات منحصرأ بهره‌گیری از زبان شعر و ادبیات منظوم نیست؛ بلکه ادبیات منثور و داستانی را نیز شامل می‌شود. در واقع، کاربرد ادبیات در فلسفه خود را در سبک به معنی شیوه گفتار و ژانر به معنی قالب ادبی نشان می‌دهد. در ادبیات اصولاً شکل محتوا را تحت تأثیر قرار

می‌دهد، اما در فهم آثار فلسفی این موضوع اغلب نادیده گرفته می‌شود. شکل و قالب متن فلسفی در فهم فلسفه تأثیر گذار است «شیوه‌ی شکل گرفتن فلسفه در یک اثر فلسفی، ادبیات است» (اسکیلاس، ۱۳۸۷: ۱۱). در طول تاریخ فلسفه افلاطون اولین کسی است که برای بیان فلسفه به ادبیات روی می‌آورد. آثار او بیشتر در قالب دیالکتیک یا گفتگو نوشته شده‌اند. او با کمک تمثیل، تشبیه، استعاره و رمز پردازی افکار و اندیشه‌های فلسفی‌اش را بیان می‌کند. فلسفه‌های گرم که به هنر و ادبیات نزدیکند یادآور آثار و روش فکری افلاطون هستند. فلسفه اسلامی نیز، به ویژه درباره‌ی اندیشه‌های شیخ اشراق، در باطن و محتوای خود گرم و جذاب است. سهروردی در قصه‌های فارسی‌اش روایت داستانی با محتوای رمزی، تمثیلی و کنایی را در پیش می‌گیرد. این سبک نگارش و تصنیف در تکوین برخی منظومه‌های اهل حکمت و عرفان بسیار مؤثر بوده است چنان‌که برخی از نوشته‌های شیخ الرئیس، بنیانگذار مکتب مشائی، نظیر «سلامان و ابسال و حی بن یقظان»، به شیوه رمزی و تمثیلی نگاشته شده‌اند. در مجموع، رجوع و بهره‌گیری از ادبیات منظوم و منثور برای بیان مضامین حکمی و فلسفی سابقه‌ای بس طولانی در تاریخ معرفت بشری دارد و تاریخ حکمت اسلامی با چهره‌ای همچون ابن سینا که سنت عقلی مشایی را با ادبیات می‌آمیزد، مشحون از کسانی است که قالب نظم و نثر را با معانی بلند فلسفی و عرفانی آمیخته‌اند. نمونه آن، فیلسوفان و اندیشمندان مکتب فلسفی اصفهان هستند که فلسفه و ادبیات را در آثار خود پیوند داده‌اند و این خود تأکید بر این معناست که لفظ به اعتبار وسیله و ابزار بودنش، نمی‌تواند جدای از فلسفه و حکمت باشد، بلکه این دو در تعامل و تلفیق با یکدیگرند و فلسفه با کمک ادبیات قالب بهتری برای گسترش و نفوذ اندیشه‌های فلسفی است. با این مقدمه، به بررسی و مطالعه شماری از فیلسوفان و اندیشمندان مکتب اصفهان که به گواه آثارشان اهل ذوق بوده‌اند و ادبیات و فلسفه را در آثارشان پیوند داده‌اند، می‌پردازیم:

الف) فیلسوفان و شعر و ادب فارسی

۱. میرداماد

میر برهان‌الدین محمدباقر استرآبادی (م. ۱۰۴۲.ق.ه) مشهور به «میرداماد»، معلم ثالث، فیلسوف، متکلم و فقیه برجسته دوره صفویه و از ارکان مکتب فلسفی اصفهان است. وی با اینکه در علوم دینی و فلسفی و همچنین حکمت الهی کم‌نظیر بود، قریحه بسیار توانا و نیکویی در سرودن شعر داشت. اشعار این فیلسوف اسلامیمشحون از اصطلاحات و مفاهیم

فلسفی، حکمی، عرفانی، کلامی، نجومی، پزشکی، ریاضی و سایر علوم متداول زمان است که حاکی از ذوق ادبی او نیز هست. میرداماد در اشعارش همواره به دو مسأله اساسی توحید و انسان کامل توجه داشته است. این دو مسأله همان دو مبحث اصلی عرفان هستند؛ یعنی توحید وجودی و انسان کامل یا کون جامع که مظهر اسم جامع الهی؛ یعنی اسم الله است. مجموعه اشعار میرداماد که به نام دیوان میرداماد (اشراق) گردآمده استبه تقریب ۱۴۰۰ تا ۱۴۵۰ بیت دارد و شامل دو قصیده، ۳۶ غزل، ۹ ملامع (شعر عربی)، یک مثنوی به نام مشرق‌الانوار که در پاسخ به مثنوی مخزن‌الاسرار حکیم نظامی گنجه‌ای در همان وزن مفتعلن مفتعلن فاعلن در بحر سریع مسدس مطوی مکشوف سروده شده است و درنهایت رباعیات است. بیشترین ابیات دیوان میرداماد به رباعیات او اختصاص دارد که چیزی حدود ۳۳۸ رباعی بالغ بر ۶۷۶ بیت از کل مجموعه دیوان او را تشکیل می‌دهد. از نظر شمار ابیات پس از رباعیات، باقیمانده دیوان به مثنویات، غزلیات و قصاید شاعر اختصاص دارد. باید اشاره داشت که نیمی از غزلیات میرداماد صبغه عرفانی دارد که آنها را به سبک و سیاق شاعران متقدم سبک عراقی نظیر سنایی، عطار، سعدی و حافظ سروده، بنابراین از اصطلاحات متداول صوفیانه مانند کفر، ایمان، زلف، زنار و میخانه سود جسته است. انتخاب تخلص اشراق توسط شاعر نیز میل و گرایش او را به سرودن غزلیات عرفانی تایید می‌کند. نیم دیگر غزلیات میرداماد جنبه عاشقانه دارد. در سرودن این نوع غزلیات حال و هوای غزلیات حافظ و بیشتر سعدی احساس می‌شود، به‌ویژه استفاده از واژگانی نظیر: چوگان، گریبان زلف، قربان، خنجر، مژگان، پیکان، هجران، تیر و توفان این ظن را تقویت می‌کند. درواقع توارد آرا و اندیشه‌های سعدی در شعر میرداماد به وضوح دیده می‌شود.

نمونه اشعار:

قصیده

ای ازسهاز عکس رخت کمتر آفتاب	میدان حسن از تو و بازی گر آفتاب
در روز طرح دفتر خوبی نوشته آب	اول خراج حسن تو بر کشور آفتاب
طفلیست حسن تو که پرورده دایه وار	که در کنار ماهش و که در بر آفتاب
لعلیست شکر تو در و مدغم آرزو	ماهیست چهره تو در و مضمهر آفتاب
کو باده جمال تو آید بجام فکر	جای خوی از مسمام چکد دیگر آفتاب
عکسی ز روی خویش بجام هلال‌بخش	تا جرم ماه باده شود ساغر آفتاب
آیینه خیال ز عکس رخت گرفت	صد نکته در دقایق خوبی بر آفتاب

غزل

ای بدرگاه تو از قدس روان قافلها
هر کجا شاکله فضل تو در ذکر آمد
مشکل آید همی اسناد تولد بتو زانکه
مجد ذات تو بحدی که محال آید آنکه
آنکه بی یار و مطیبه است اشراقست

پیش طوف سر کوی تو خجل قافلها
غیر تشویر نشد شاکله شاکلها
زادن مثل تو نشنید کس از قابلها
مدرک کنه کمال تو شود عاقلها
دیگران هر که شنیدم برد راحلها

رباعی

جانم در سینه بر رخ غم بسته است
گویی که ز سنگ عشق پای دل من

در زاویه تن چوو بلا بنشسته است
چون پشت مراد از فلک بشکسته است

(میرداماد، دیوان، ۱۰۷۶)

۲. شیخ بهائی

بهاءالدین محمد عاملی (م. ۵۱۰۳۱.ق.) مشهور به «شیخ بهائی» از علمای بنام، فقیه، محدث، مفسر، متکلم، ریاضیدان، شاعر، ادیب و عارف بلند مرتبه است. بهائی آثار برجسته‌ای به نثر و نظم پدید آورده است که علاوه بر فارسی و عربی، شامل ترکی هم می‌شده است. تذکره نویسانی چون: «نصرآبادی»، «هدایت»، «آذر بیگدلی» و «صبا» او را از شعرای فارسی زبان دانسته و در تذکره‌های خود شرح حال و نمونه‌هایی از اشعارش را آورده‌اند. از اشعار و آثار فارسی بهائی دو تألیف معروف تدوین شده است؛ یکی به کوشش سعیدنفیسی با مقدمه‌ای ممتّع در شرح احوال بهائی، دیگری توسط غلامحسین جواهری وجدی. اشعار فارسی بهائی عمدتاً شامل مثنویات، غزلیات، رباعیات، مقطعات، مخمس و مستزاد است. وی در غزل به شیوه فخرالدین عراقی و حافظ، در رباعی با نظر به ابو سعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری و در مثنوی به شیوه مولوی شعر سروده است. یکی از اختصاصات شعری شیخ بهائی این است که «خداوند» رابه دل و یقین می‌پرستد، واز احدی، ترس ندارد، لذا بسیار بی‌پیرایه و بی‌پرده می‌گوید: تخلص شعریش (بهائی) است.

مثنویات معروف شیخ به زبان فارسی عبارتند از :

«نان و حلوا یا سوانح سفر الحجاز» این کتاب آمیخته‌ای از مواظظ، طنز، حکایت، تمثیل و لطایف عرفانی و معارف برین بشری، با زبانی روان و دلنشیناست. نان و حلوا ترسیمی از ریاکاری، تلبیس و غرور به مال و منال و عنوان و منصب دنیاپاستو در ۴۰۸ بیت است.

نان و حلوا چیست؟ ای فرزانه مرد
 منصب دنیا است ، گرد آن مگرد
 گریبایی از او دست و دهان
 روی آسایش نبینی در جهان
 «نان و پنیر» نزدیکترین مثنوی بهائی به مثنوی مولوی از نظر محتوا و زبان است و در
 ۳۰۹ بیت در باب عقل ، اختلاف عقول ، فطرت ، تکلیف و شوق است .

ای که روز و شب زنی از علم لاف
 هیچ بر جهلت نداری اعتراف
 ادعای اتباع دین و شرع
 شرع و دین مقصود دانسته به فرع
 «شیر و شکر» (اولین منظومه فارسی در بحر خبب یا متدارک در میان شعرای عرب
 است). شیر و شکر بسیار جذاب است و با وجود مختصر بودن (۱۶۱ بیت در کلیات چاپ
 نفیسی) سرشار از معارف و مواعظ حکمی با لحنی حماسی، در باب نصیحت نفس اماره،
 مناجات و شوق، توبه از خطایا ... است .

ای مرکز دایره امکان
 تو شاه جواهره ناسوتی
 وی زبده عالم کون و مکان
 خورشید مظاهر لاهوتی
 تاکی زعلائق جسمانی
 در چاه طبیعت تن مانی؟

غزل

دلا باز این همه افسردگی چیست؟
 به عهدگل چنین پژمردگی چیست؟
 اگر آزرده بی از توبه دوش
 دگر بتوان شکست ، آزردهگی چیست؟
 شنیدم گرم داری حلقه بی دوست
 بهایی باز این افسردگی چیست ؟

رباعی

ای صاحب مسئله ! تو بشنو از ما تحقیق
 ای که لامکان است خدا
 خواهی که تو را کشف شود این معنی
 جان در تن تو ، بگو کجا دارد جا

قطعه

یکی دیوانه ای را گفت: بشماربرای من ، همه دیوانگان را
 جوابش داد: کاین کاریست مشکل شمارم ، خواهی از فرزندگان را

مخمس

تا کی به تمنای وصال تو یگانه
 اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
 خواهد که بسراید غم هجران تو یا نه؟
 ای تیره غمت را دل عشاق نشانه
 جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه ...

مستزاد

هرگز نرسیده ام من سوخته جان ، روزی به امید وز بخت سیه ندیده ام ، هیچ زمان ، یک روز سفید
قاصد چو نوید وصل با من می گفت، آهسته بگفت: در حیرتم از بخت بد خود، که چه سان ؟ این حرف شنید
(شیخ بهائی، کلیات اشعار: ۱۳۸۷)

بهائی، در عربی نیز شاعری چیره‌دست و زبان دانی صاحب نظر بوده است و آثار نحوی و بدیع او در ادبیات عرب جایگاه ویژه‌ای دارد. معروفترین و مهم‌ترین قصیده او موسوم به «وسيله الفوز والامان فی مدح صاحب الزمان علیه السلام» در ۶۳ بیت به زبان عربی است. بهائی در ارجوزه سرایی نیز مهارت داشت و دو ارجوزه شیوا یکی در وصف شهر هرات به نام «هراتیپهیا الزهره» (کشکول، ج ۱، ۱۸۹ - ۱۹۴) و دیگر ارجوزه‌ای عرفانی موسوم به «ریاضالارواح» (همان: ۲۲۵ - ۲۲۷) از وی باقی مانده است. دوبیتیهای عربی شیخ نیز از شهرت و لطافت بسیاری برخوردار بوده که بیشتر آنها در اظهار شوق نسبت به زیارت روضه مقدسه معصومین علیه السلام است.

۳. میرفندرسکی

میر ابوالقاسم حسینی موسوی (م. ۱۰۵۰ ه.ق.) معروف به «میرفندرسکی» از بزرگان فلسفه و عرفا امامیه در قرن یازدهم هجری است. او نیز همانند بسیاری از بزرگان و هم‌عصران خود، ذوق شاعری داشته است. اشعار او گواه نرمی جان و برتری نگاه عارفانه آن‌بزرگ است. آثار مکتوب میر مشتمل بر چند رساله بزرگ و کوچک است که معروفترین آنها رساله‌ی صنایعیه درباره‌ی اقسام علوم و فواید آنها و شرحی بر کتاب جوک در موضوع عرفان و طریقت هندوان می‌باشد. در میان این آثار، شهرت ابیاتی فلسفی - عرفانی معروف به قصیده یائیه بیش از سایر نوشته هاست به طوری که چند شرح مختصر و مفصل بدان نگاشته شده است. از این شرح‌ها سه مورد آن: ۱. شرح قصیده یائیه دارابی؛ ۲. شرح قصیده یائیه خلخالی؛ ۳. شرح قصیده یائیه گیلانی به همت «محمدحسین اکبری ساوی»، با اسم و عنوان تحفه المراد، شرح قصیده میرفندرسکی نشر، یافته است. قصیده یائیه از مشهورترین سروده های حکمی فارسیاستدر ۴۱ بیت که به استقبال شعری از ناصرخسر - شاعر و حکیم بلند آوازه ایرانی - به همین وزن و آهنگ رفته است. مطلع قصیده ناصر خسرو چنین است:

چیست این خیمه که گویی پرگهر دریاستی یا هزاران شمع، در پنگانی از میناستی
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۳۶۶).

میرفندرسکی، در این شعر، از حقایقی نام می‌برد که در عالم بالا، نماینده افراد نوعیه در عالم طبیعت هستند که، نمایانگر پذیرش و پیروی او از نظریه مُثُل افلاطون است و «بر مبنای اصول و مشرب اهل عرفان و بنابر اصطلاحات حکمای اشراق، ضرورت وجود حقایق و مُثُل نوریه برای افراد و اعیان اثبات شده است» (گیلانی، ۱۳۷۲: ۴۰-۴۱).

ابیاتی از قصیده معروف یائیه میرفندرسکی:

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این بدن ها نیز دایم زنده و برپاسی
عقل بر این دعوی ما شاهد و گویاستی
روشن است و بر همه تابان و خود تنهاستی
با همه و بی همه مجموعه و یکتاستی
در دل هر ذره هم پنهان و هم پیداستی
هفت در از جانب دنیا سوی عقباستی
راست باش و راست رو که آنجا نباشد کاستی
درنیابد گفته را کین گفته معماستی
جمله بر بحث و نزاع و شورش و غوغاستی
گر چه آن در باب دیگر، لایق این جاستی

چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی
صورت زیرین اگر با نردبان معـرفـت
جان آگز نه عارض استی زیر این چرخ کهن
هرچه عارض باشد او را جوهری باید نخست
می‌توانی تو از خورشید این صفت ها کسب کرد
صورت عقلی که بی پایان و جاویدان بود
جان عالم گویمش گر ربط جان دانی به تن
هفت ره بر آسمان یالای ما فرمود حق
می‌توانی از رهی آسان شدن بر آسمان
راه نیابد از بر دری از آسمان، دنیاپرست
هر یکی بر دیگری دارد دلیل بر گفته ها
بیتی از بومعین آرم در استشهاد این

(همان)

۴. ملاصدرا

محمدبن ابراهیم شیرازی (م. ۵۱۰۹۸. ق.) ملقب به صدرالدین و مشهور به ملاصدرا یا صدرالمتالهین، محدث، مفسر و حافظ بزرگ قرآن مجید، در تفسیر آیه شریفه «وَ مَا عَلَّمَنَا الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ» (سوره یس، آیه ۶۹). دیدگاه خود را درباره شعر این گونه بیان می‌کند: «شعر به دو معنا بکار می‌رود؛ در معنای اول، شعر کلام منظومی است دارای یکی از اوزان عروضی و قافیه که گاه در بردارنده معانی حکمی، پندها و اندرزها است و گاه نیز مشتمل بر تخیلات افراطی است. اما شعر در معنای دوم، کلام خیال‌انگیزی تلقی می‌شود که در نفس مخاطبان، ایجاد قبض یا بسط کرده و آنها را به انجام کاری ترغیب می‌کند یا نفرت آنها را نسبت به امری بر می‌انگیزاند. به اعتقاد او، معنای دوم شعر معنای مذمومی است. اما شعر به معنای اول، کاری است که از فضلاء، حکیمان و اولیا صادر می‌شود

که اساساً نشان دهنده فطرت سلیم آنهاست و کسی که برخوردار از اعتدال انسانی و عدالت نفسانی باشد، چشمه شعر بدون اکتساب و تکلف از نفس او سرچشمه می‌گیرد و می‌جوشد و بلکه در زمره فضایل انسانی او به حساب می‌آید» (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۲۸۵). اما گذشته از مباحث نظری درباره شعر، دیوان شعری از صدرالمتألهین به عنوان تنها اثر هنری وی، به جا مانده است. «بخشی از این اشعار را شاگرد و داماد او مرحوم فیض کاشانی، در زمان حیات ملاصدرا جمع‌آوری کرده است» (تهرانی، ۱۴۰۳: ۶۰۰) اما محمد خواجه‌ای این مجموعه را به گونه‌ای کامل‌تر با نام مجموعه اشعار ملاصدرا، از میان برخی رساله‌ها و شرح‌های ملاصدرا جمع‌آوری و تصحیح کرده است که در بردارنده چهل و پنج مثنوی و هفت رباعی و دوبیتی است. این اشعار، عمدتاً ناظر به موضوعات کلامی، فلسفی و عرفانی‌اند و ملاصدرا در ضمن این ابیات به شرح برخی از مبانی حکمی خود نیز، پرداخته است. توحید، شرف علم الهی بر دیگر علوم، احوال قیامت و معاد و تفسیر آیه شریفه نور، بخشی از موضوع‌هایی هستند که در شعرهای این مجموعه مشاهده می‌شوند. نگاهی گذرا به این مجموعه، روشن می‌کند که روش او در سرودن این اشعار همانند روش مولانا در مثنوی معنوی بوده و توجهی چندان به صنایع شعری و کنایات و اشارات و اغراق و ایهام و مراعات نظیر و امثال اینها نداشته و افکارش فقط بر محور فلسفه تاله؛ یعنی حکمت متعالیه که خود مؤسس آن بوده است، دور می‌زند. هرچند که او با طبع لطیف خود معانی و مضامین بلندی را در اشعار خود بکار گرفته است که جای خالی صنایع ادبی را پر کرده است.

نمونه اشعار:

- مثنوی

از خدا نوری بود، در هر درون	در همه کاریت باشد رهنمون
گرچه امروز است آن نور اندکی	می‌شود افزون زطاعت بی‌شکی
یوم لایخزی النبی چون می‌شود	نور هم یسعی زتن بیرون جهد
سعی هر کس در همه کاری کنون	از همان نور است او را رهنمون

که به دانش از ملک گردی اجل	که به حمق از جمله انعام اضل
علم رسمی جمله آواز است و بس	علم کشفی جمله پرواز است و بس
هست از آواز تا پرواز فرق	گرچه دلها گشته اندر جهل غرق
علم رسمی در روش همچون دواب	علم کشفی در پریدن، چون عقاب

تا به سقف خانه مرد مهین
نگذرد از پیش دل بیش از بروت
نگذرد از اندرون تا سوی در
ناگذشته از سمک سوی سماک
اقتباسش کی بود از جبرئیل
درهوای نفس دارد اعتلا
غیرعلمی کوهی بخشد بقا
جز به علم راه حل کم کن مدار

ای بسا علمی که نگذشت از زمین
علم‌های تن پرستان، به رقوت
علم‌هاشان چون دعای بی اثر
علم‌های تیره مانند خاک
علم‌های ناقص پر قال و قیل
ای بسا علمی که بگذشت از هوا
در همه علمی مکن عمرت فنا
صاف وقت خویش را ضایع مدار

- رباعی

اصناف ملائکه حواس این تن
توحید همین هست دگرها همه فن

حق جان جهان است و جهان جمله بدن
افلاک عناصر و موالید اعضاء
(ملاصدرا، دیوان: ۱۳۹۰)

ب) اندیشمندان و ادیبان

۱. جمال الدین محمد خوانساری

جمال الدین محمد بن آقا حسین (م. ۱۱۲۵ هـ.ق.) معروف به « جمال المحققین » از دانشمندان و ادیبان پر آوازه ایران محسوب می‌شود. وی برجسته‌ترین نقش و بیش‌ترین سهم را در نهضت فارسی‌نگاری، ترجمه و شرح متنهای سودمند و راه‌گشا، در دوره صفویه، داشته است. این دانشمند بزرگ ایرانی، چون در اکثر رشته‌های علوم متنوع عصر، هم چون: فقه، اصول، فلسفه، تفسیر، علوم ریاضی، شعر و ادب، عقاید و کلام تسلط وافر داشت، در همه زمینه‌ها به تدریس پرداخت و علاوه بر این که به عنوان مجتهد طراز اول و مدرس بزرگ عصر صفویه شناخته شده بود، به خاطر استواری و شیوایی نثر ترجمه‌هایش یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی هم شمرده می‌شد. جمال الدین، افزون بر احاطه علمی و گفتار نیک، بسیار خوش قلم و دارای تقریر و بیان بسیار فصیح به زبان شیرین فارسی بوده است. کارنامه درخشان و میراث گرانبهایی که در ترجمه و شرح سخنان مولی از خود به جای گذاشته و به شیفتگان حق و حقیقت هدیه کرده، نشان از جایگاه والای وی در ادب فارسی دارد که این را می‌شود با مطالعه مقدمه، ترجمه و شرحی که بر «عُرُرُ الحکم و دُرُرُ الکلم»

نگاشته به خوبی دریافت. آقا جمال خوانساری، با ترجمه و شرح این اثر بزرگ، سخنان حکمی و پندها و اندرزهای مولی را در لایه‌های تو در تو جامع و عمق جان انسانهای شیفته رسوخ داد. او، تمام توان علمی خود را گذاشت، تا سخن و درر گفته‌های مرد سخن علی(ع) را بفهمد و بفهماند که بحق توانست گام‌های بلندی به سوی آن قله سر به فلک کشیده بردارد. آقا جمال، این کار بزرگ را، گویا به درخواست شاه سلطان حسین انجام داده است. در مقدمه می‌نویسد: «مناسب چنین دیده اند که پرده نشینان مضامین صدق، آیین کتاب مستور از سراپرده لغت عربی که راه یافتن به آن، اختصاص به خواص دارد، برآمده، در عیانکده لهجه فارسی، جلوه ظهور نماید که کافه انام، از خواص و عوام، از فوائد آن مستفید گشته...» (خوانساری، ۱۳۶۶: ۱) شیوه ترجمه وی چنان است که ابتدا عبارت عربی؛ یعنی سخن مولی را می‌آورد و آن گاه دست به کار می‌شود و با نگاهی عمیق و همه سویه، واژگان و محتوا را شرح می‌دهد و از دل سخن مولی، نکته‌های ادبی، اخلاقی، تاریخی، تربیتی، اجتماعی و... بیرون می‌آورد و تقدیم شیفتگان آن سرور می‌کند. خوانساری، با دید گسترده و دانش ژرف، هرگاه به موضوعی وارد می‌شود و به تفسیر سخن حضرت می‌پردازد، با دسته بندی و بیان احتمالات، هم آفرینندگی اندیشه خود را به نمایش می‌گذارد و هم بی‌کرانگی سخن مولی را، اوهمچنین، در ضمن ترجمه با نگارشی شیوا، به مناسبت، خدماتی که فلسفه می‌تواند برای اندیشه دینی و شرح و تفسیر حقایق وحیانی داشته باشد، را بیان می‌کند.

نمونه ترجمه در شرح این سخن امام(ع): « (الناس أعداء ما جهلوا) : مردم، دشمن آن چیزند که نمی‌دانند آن را، چنانکه به معاشرت ایشان معلوم می‌شود. حتی این که علماء نیز علمی را که نمی‌دانند، هر چند نافع و ضرور باشد، مذمت می‌کنند و مذمت علم حکمت نیز، که در این زمان شایع شده، از این راه است، با آن که بنای معارف الهیّه و نوامیس ربوبیّه بر آن است.» (همان: ۷۶)

۲. آقا حسین خوانساری

آقا حسین خوانساری (۱۰۹۸هـ) معروف به محقق خوانساری، از مدرسان فلسفه پس از میرفندرسکی و شاگرد برجسته او بوده است. او به سبب آشنایی ژرف و همه سویه در فقه، اصول، حدیث، رجال، تفسیر، ریاضیات و فلسفه، به (أستاذ الكلّ فی الكلّ) شهرت یافته و در تذکره‌ها، به‌عنوان مردی ادیب و نکته‌سنج و شاعری نیکوخصال معرفی گردیده است. «آقا حسین ولد امجد فضیلت و غفران پناه مولانا جمال الدین خوانساری، ذات منبع البرکاتش

کوکبی است از افق آگاهی لامع و وجود شریفش اختری است از فلک هوشمندی ساطع، چرب و نرمی کلامش بر هم خستگان جفا؛ و رشحهٔ خامه گوهر نثارش بیماران تحصیل را شربت شفا؛ بام کمالاتش را برهان سلّم و ارشاد، دروس حقایق مأنوسش مستغنی از شرح و بیان در بساط لازم النبساطش،...ساقیان لهجهٔ او چون شراب اندر دهند... و آن جناب گاهی بعد از مباحثه به رباعی حقایق بنیان مشغولند. رباعیات این است:

تا دست به همت رسائی نزنمی
بر منت خلق پشت پائی نزنی
چون حلقه مباحش در جهان، چشم تهی
تا هر ساعت در سرائی نزنی

ای باد صبا طرب فزا می آیی
از طرف کدامین کف پا می آیی
از کوی که برخاسته ای راست بگو
ای گرد به چشم آشنا می آیی

مسواک چه سود زاهد پاک روان
صد ریشه فرو برده طمع در دل و جان
از ذکر ریائی تو هر دم تسبیح
دندان از غصه می زند بر دندان
(نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱۵۲)

صاحب روضات الجنات نیز، در باره وی چنین می‌نویسد: «صاحب ترجمه، علاوه بر فقه و اصول، در ادب و انشاء و احاطه بر تواریخ و تراجم احوال نیز، قوی دست بود و حتی جواب استفتاء را نیز ادیبانه می‌نوشت» (اصفهانی خوانساری، ۱۳۹۱: ۳۵۸). مجموعه‌ای از نامه‌ها و نوشته‌هایی از وی به جای مانده که به درستی چیره دستی ایشان را در ادب فارسی تأیید می‌نماید و گواه بر مدعاست.

برای نمونه در وصف بهار می‌نویسد: «از لطف‌های نمایان نوروز سلطانی، سر سبزی نهال و از نوازش‌های بی‌پایانش مرغان غزلخوان تمام فارغ بال. بازوی شاخ سیم شکوفه در دامن باغ و بستان ریخته، نسیم گلستان بیتابانه در گریبان زلف شاهدان آویخته، بید مجنون لیلی صفت طره پریشان کرده، لاله داغ جنون مجنون آسا سر در کوه و بیابانها نهاده: با وجود نقش‌های شیرین گلزار اگر تیشه فرهاد حرف صورتگری بر زبان راند، سر بر سنگ می زند و یا نشانه‌های طرب انگیز نوبهار اگر باده اندیشه فرح بخشی در دل بگذارند، خیال بنگ می‌کند الت شمشاد به حدی که اگر نسیم نوبهار برو نوزد، بیم آن است که شانهاش از جا بر آید» (خوانساری، بی تا: ۷۳).

۳. ملاحسین واعظ کاشفی

کمال الدین حسین کاشفی سبزواری (م. ۹۱۰ ه. ق) مشهور به ملا حسین کاشفی از دانشمندان و ادیبان به نامقرن نهم و آغاز قرن دهم هجری است. او در شمار نویسندگان پرکار مشهور زبان فارسی بوده است که آثار متعددی از خود برجای نهاده است، حتی بعضی از آن‌ها شهرت و اهمیت جهانی دارند. برای نمونه می‌توان از روضه الشهداء نام برد. این کتاب چنان شهرتی در جهان تشیع پیدا کرد که نسخ آن در تمام کتابخانه‌های جهان اسلامی یافت می‌شود و به زبان‌های هندی دکنی و ترکی هم ترجمه شد.

«کاشفی این اثر را در سال ۹۰۸ ق یعنی یکسال پس از اعلام پادشاهی شاه اسماعیل، در ذکر مصیبت اهل بیت و واقعه کربلا نوشت. از آن پس رسم شد که روضه خوان؛ یعنی خواننده این کتاب آن را در مجلسی که عزاداران واقعه کربلا گرد می‌آمدند برفراز منبر می‌خواند و دیگران می‌شنیدند و گریه میکردند. پس نام آن مجلس روضه خوانی شد و تا امروز این اصطلاح رایج است. روضه الشهداء به نظم و نثر است و به خاطر شهرت آن دو بار به ترکی ترجمه شده است» (بهار، ۱۳۳۷: ۱۹۵). نوشته‌های کاشفی، خوش خط، ساده، و همه‌کس‌فهم است و آثار او در انشاء، سرمشق‌ها، گردان ادب قرار می‌گرفته‌است. «شیوه نگارش کاشفی... ساده و روان و جزو منشآت خوب قرن نهم و آغاز قرن دهم هجری است...» (صفا، ۱۳۷۱: ۵۲۶)، اما نثر ممتاز روضه الشهداء و جایگاه آن در تاریخ ادبی ایران حکایتی دیگر دارد. این اثر یکی از بهترین و فصیح‌ترین کتبی است که به نثر پارسی مرسل و سبک منشیانه نگاشته شده است، چنان‌که صاحب نظران انشاء و نثر ادیبانه این کتاب را علت ماندگاری و تأثیرگذاری شگرف آن دانسته‌اند.

«نثر شیوا و گیرای این کتاب، مهم‌ترین عامل جاودانگی این کتاب در میان شیعیان بوده است. به یقین، اگر چنین نثری نمی‌داشت و این چنین در فصاحت و بلاغت، مطالب ابراز نمی‌شد، امکان چنین موفقیتی برای آن، در این حد وجود نداشت...» (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱۷۹). نمونه ای از متن کتاب، گواه بر این مدعاست:

«در راه هیچ نبی آنقدر خار بلا نریخته اند که در راه سید بشر و بر فرق هیچ پیغمبر آنقدر گرد محنت نیبخته‌اند که بر سر آن سرور... از ابتلای او، هزار هزار دل کباب است و از کشاکش محنت و بلای او، هزار هزار دیده پرآب در هر بادیه او را کشته‌ای است به حسرت افتاده و در هر زاویه سوخته‌ای است از سطوت کبریایی او جان داده» (کاشفی، ۱۳۷۲: ۱۰).

۴. ابن طیفور بسطامی

علی بن طیفور بسطامی (م. ۵۱۰۶۵.ق.)، از دانشمندان ادیب و مترجم و نویسنده کتب دینی و تاریخی قرن یازدهم است. او نویسنده ای پرتلاش و با اهمیت بود و در زمینه‌های مختلف علمی تبخّر داشت و کتاب‌های بسیاری در موضوعات مختلف نوشته و شماری کتاب را از عربی به فارسی ترجمه کرده است. از شیواترین و بلیغ‌ترین ترجمه‌های بسطامی، می‌توان به ترجمه «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی اشاره کرد. «مفتاح الفلاح» یکی از ارزنده‌ترین، کتب ادعیه در فرهنگ شیعی است. اهمیت این اثر یکی به لحاظ جلالت قدر و مقام رفیع علمی و معنوی گردآورنده‌ی این اثر است که با شناخت دقیق و فهم عمیق خود از معارف معصومین علیهم‌السلام مجموعه‌ای از احادیث متقن وارده در این باب را گردآوری نموده است و دیگر، ترجمه سنجیده و ادیبانه آن است. از مفتاح الفلاح، چند ترجمه‌ی فارسی توسط علمای پیشین به عمل آمده که نسخ آن‌ها به فراوانی موجود است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان ترجمه‌ی مرحوم آقاجمال گلپایگانی را نام برد. ولی هیچ یک از ترجمه‌ها، جز ترجمه‌ی علی بن طیفور بسطامی ترجمه‌ای گویا و روان محسوب نمی‌شود. ترجمه بسطامی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است. نثر شیوا و گویا و نیز توضیحات مفید و بجای مترجم بر متن کتاب، روی هم رفته یک «مفتاح الفلاح» فارسی را در اختیار خواننده گذاشته است.

علامه حسن زاده آملی درباره کتاب مفتاح الفلاح و علی بن طیفور شارح آن نوشته است: «معلم بزرگ مرحوم آیت الله مولی حسین قلی همدانی که به فرموده بعضی از مشایخ ما سیصد تن از اولیاء الله در محضر انور او تربیت شده اند، می فرمود: کتاب «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی برای عمل کردن خوب است. اما «منهاج النجاح» شرح و ترجمه آن است که به قلم بارع عالم سامی، امامی و نویسنده نامی گرامی علی بن طیفور بسطامی از اعلام قرن یازدهم هجری در جودت تعبیر و علویت تقریر مصداقاً *إنَّ منَّ البیانِ لَسِحراً* است. خود منهاج لسان صدق فصیحی است که پیش از مراجعه به تراجم رجال علم و تذکره‌های ارباب قلم معرف مقام دانشمند بزرگ بسطامی و فسحت میدان فضل و کمال اوست، زیرا که به حکم «*قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلِهِ*» اثر هر کس نمودار دارایی اوست» (شیخ بهائی، ۱۳۶۶: ۲). نمونه نثر ادیبانه در مقدمه کتاب:

«التماس از ارباب دانش و اصحاب بینش چنان است که اگر در وقت ملاحظه و تأمل سهوی یا خطائی به نظر شریفشان درآید و موافق طبع لطیفشان ننماید، قلم کرم بر آن کشند و دامن عفو بر آن پوشند» (همان: ۱).

نمونه ترجمه :

« حمد و ثنا و شکر بی منتها، پروردگاری را که دلالت کرد ما را بر شاهراه نجات و هدایت نمود ما را به سوی آن چیزی که موجب علو درجات است و مورد نامحدود، بر اشرف مخلوقات و افضل اهل ارض و سماوات، محمد (ص) و اهل بیت او که محبت و موالات ایشان...» (همان: ۱)

نتیجه

مکتب فلسفی اصفهان عصر صفوی، بسیاری از اندیشمندان، فقها و فیلسوفان را دامن خود پرورش داد و محیطی سازگار برای رشد و بالندگی دانش‌های شیعی در زمینه‌های: فقه، حدیث، فلسفه، کلام و... به دست اندیشمندان و علمای شیعه پدید آورد. در این عصر، دانش فلسفه رشد چشمگیری کرد. استادان به نامی مانند: میرداماد، شیخ بهائی، میرفندرسکی، ملاصدرا و دیگران آگاهی فلسفی را اسلام شیعی به اوج رساندند. بر صدر نشستن این فیلسوفان و فقها و رواج پیدا کردن دانش شیعی و فلسفی برخی از کینه توزان و مستشرقان را بر آن داشت که به منظور کاهش نفوذ این نهضت عظیم فرهنگی و دینی بگویند، ادبیات در عصر صفویه افول کرد، اما گزاف و بی اساس بودن این ادعاها با شرح و روشن‌گری که در این نوشتار آمد، روشن شد. ارتباط میان فلسفه و ادبیات یک نسبت دو سویه و سازنده است. فلسفه تفکر و راهی برای ژرف اندیشیدن است و بدین لحاظ بنیاد همه دانشها و هنرها از جمله ادبیات شناخته شده است. از این رو، بخش مهمی از اندیشه‌های فلسفی در ادبیات منظوم و مثنوی خودنمایی می‌کند که از سویی جلوگاه اندیشه و فلسفه شاعر است و از سوی دیگر نمایانگر کمال هنر اوست. ادبیات نیز به عنوان یک زبان با مسئله تفکر پیوند می‌یابد و اندیشه‌ها و حقایق را توصیف می‌کند در واقع نمود تفکر در زبان است. برای این که بتوان یک فیلسوف خوب و مشهور شد باید بتوان مانند یک شاعر یا نویسنده‌ی چیره دست، بر زبان تسلط داشت. بنابراین سبک و قالب ادبی نقش مهمی در فهم مفاهیم فلسفی دارد. با بررسی آثار تعدادی از اندیشمندان مکتب اصفهان عصر صفوی: میرداماد، شیخ بهائی، میرفندرسکی، ملاصدرا، آقا حسین خوانساری، آقا جمال خوانساری، ملاحسین فیض کاشانی، ابن طیفور بسطامی و نمایانند اشعاری در قالب‌های متنوع شعری (نظیر مثنوی، قطعه، رباعی، قصیده، مخمس و مستزاد)، همچنین ارائه نثرهای فخیم و استوار ادیبانه در بطن آثار سنگین فلسفی‌شان نشان از درهم تنیدگی ادبیات و فلسفه عصر صفوی دارد و بواسطه همین ارتباط

تنگاتنگ ادبیات در عصر صفویه افول نکرد، بلکه این اندیشمندان با پیوند فلسفه و ادبیات در آثارشان خدمت شایانی در رشد و تکامل ادبیات منظوم و منثور کرده اند و از این جهت فلسفه این فیلسوفان در کنه خود گرم و جذاب است.

فهرست منابع

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۷۹). ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲، تهران: انتشارات نو.
۲. اسکیللاس. (۱۳۸۷). *درآمدی بر فلسفه و ادبیات*، ترجمه مرتضی نادری دره شوری، تهران: اختران.
۳. افلاطون. (۱۳۶۷). *کراتیلوس در دوره ی آثار افلاطون*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
۴. اوانمونو، میگل. د. (۱۳۸۵). *درد جاودانگی*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: ناهید. براون، ادوارد (۱۳۸۶). *تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر*، ترجمه بهرام مقداری، تهران: مروارید.
۵. بهار، محمد تقی. (۱۳۳۷). *سبک شناسی*، تهران.
۶. تهرانی، آقا بزرگ (۱۴۰۳ق.). *الذریعة الی تصانیف الشیعه، بیروت: دارالاضواء.*
۷. جعفریان، رسول. (۱۳۷۹). «ملاحسین واعظ کاشفی و روضه‌الشهداء» مقالات تاریخی، دفتر اول، انتشارات دلیل ، ص ۱۷۹.
۸. خوانساری، جمال الدین محمد. (۱۳۶۶). *شرح غررالحکم و دُرر الکلم*، دانشگاه تهران. _____، منشآت، نسخه تایپی.
۹. خوانساری ، میرزا محمد باقر اصفهانی. (۱۳۹۱ق.). *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، ج ۳، قم: اسماعیلیان.
۱۰. شیخ بهایی، محمد بن حسین العاملی. (۱۳۸۷). *کلیات اشعار* ، مقدمه سعید نفیسی، نشر اهورا.
۱۱. _____ . (۱۳۶۶). *مفتاح الفلاح*، ترجمه علی بن طیفور بسطامی، به کوشش حسن حسن‌زاده آملی، تهران: حکمت.
۱۲. صفا ، ذبیح‌الله. (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۴، انتشارات فردوسی.
۱۳. صائب تبریزی. (۱۳۷۸). *کلیات* ، مقدمه و تصحیح امیری فیروزکوهی، تهران: خیام.
۱۴. کاشفی سبزواری، ملاحسین. (۱۳۷۲). *روضه‌الشهداء*، به تصحیح و حواشی ابوالحسن شعرانی، تهران.
۱۵. کربن، هانری . (۱۳۷۳). *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبائی، تهران: کویر.

۱۶. کوفمان، والتر. (۱۳۸۵). کشف ذهن، ترجمه ابوتراب سهراب و فریدالین رادمهر، تهران: نشر چشمه.
۱۷. گیلانی، محسن بن محمد. (۱۳۷۲). تحفه المراد، تهران: الزهراء، ۱۳۷۲.
۱۸. میرداماد. (۱۰۴۱ق). دیوان اشراق، نسخ خطی، نشر: حیدر بن اسماعیل بن عبدالعلی الکرکی الهاشمی العاملی، تاریخ تالیف: قرن ۱۱ق.
۱۹. ملاصدرا. (۱۳۸۱). تفسیرالقرآن، تصحیح محمود ذبیحی و جعفر شاه نظری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی ملاصدرا.
۲۰. ———. (۱۳۹۰). مجموعه اشعار، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی.
۲۱. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۲). مثنوی، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، تهران: هرمس.
۲۲. ناصر خسرو. (۱۳۸۶). دیوان، دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۳. نصر آبادی، میرزا محمد طاهر. (۱۳۶۱). تصحیح وحید دستجردی، تهران: کتابفروشی فروغی.
۲۴. میراحمدی، مریم. (۱۳۷۶). دین و دولت در عصر صفوی، امیر کبیر.